Kh\_Osul\_SMJShobeiri\_981130

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۳۰ بهمن ۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم شیخ الشریعة اصفهانی در حدیث لا ضرر قائل بودند که این حدیث به معنای نهی از اضرار است و شواهدی را ذکر می‌کردند من جمله از شواهد تبادر این معنا به ذهن بود. ایشان می‌فرمایند که تنها نهی تکلیفی برای اذهانی که از شبهات علمیه و از استدلالات ذهنشان خالی باشد متبادر می‌شود.

در تقریرات آقای سیستانی اینجوری اشکال شده که ما سه مرحله شک در مورد کلام داریم. یک موقعی شک داریم که مراد استعمالی کلام وضعاً یا انصرافاً چی است. یکی شک داریم که آیا مراد تفهیمی همان مراد استعمالی هست یا نیست؟ نکتة سوم این‌که بعد از این‌که فهمیدیم که مراد تفهیمی غیر از مراد استعمالی است در جایی که چند گونه مراد تفهیمی ممکن است از کلام اراده شده باشد شک ما این هست که کدام یک از این مرادهای تفهیمی مراد متکلم هست. این سه مرحله وجود دارد. در مرحلة اوّل تبادر جایی دارد، ولی در دو مرحلة دوم و سوم تبادر جا ندارد. در مرحلة دوم تعیین کننده قرینة صارفه است که در مرحلة سوم تعیین کنندة قرینة معینه است. این فرمایشی که در تقریرات آقای سیستانی وارد شده.

من اینجا خیلی متوجه کلام ایشان در اینجا نشدم که چطور هست که تبادر مراد استعمالی را مشخص می‌کند، ولی مراد تفهیمی را مشخص نمی‌کند. این‌که ما می‌فهمیم این است که چه مرحلة مراد استعمالی، چه مرحلة مراد تفهیمی تبادر می‌تواند تعیین کنندة مفاد باشد. چه فرقی هست بین مراد استعمالی و مراد تفهیمی؟

تبادر گاهی اوقات برای تشخیص موضوع له به کار برده می‌شود که موضوع له را بتوانیم تشخیص بدهیم. تبادری که آقای سیستانی اینجا به کار می‌برند خصوص تبادری که برای تشخیص موضوع له هست نیست. این معنایی هست که ولو به جهت از حاق لفظ نباشد از انصراف ناشی شده باشد مراد ایشان هست. و آن هم یک مقداری اینجا یک ابهامی در عبارت ایشان هم هست، انصراف معمولاً جایی می‌گویند که یک قرینة عامی باشد که لفظ را از معنای خودش به یک معنای دیگری متوجه کند. ولی جایی که یک قرینة شخصی باشد، آن را انصراف تعبیر نمی‌کنند. اگر اینجوری باشد ما در یک واقع یک قسم ثالثی غیر از اقسامی که ایشان دارد یک قسم دیگر هم داریم، تشخیص مراد استعمالی که نمی‌دانیم با قرینه مراد استعمالی چی هست یا چی نیست. در مواردی که مراد استعمالی به جهت وجود یا عدم وجود قرینه مشکوک باشد، آن را ایشان چی کار می‌کند؟ در این عبارت یک قدری ابهام دارد. مگر آن انصرافاً روی یک معنای عام‌تری بگیرند مرادشان این باشد که مراد استعمالی وضعاً او بالقرینة، نمی‌دانم مراد چی است. ولی حالا علی ای تقدیر نکته‌ای که می‌خواهم رویش تکیه کنم این نکته است که ما یک موقعی می‌خواهیم بگوییم که موضوع له را می‌خواهیم تشخیص بدهیم، این را اینجوری می‌خواهیم بگوییم. بگوییم موضوع له تبادر به این معنا، بگوییم وقتی این لفظ را انسان توجه بکند، از این لفظ یک معنایی به ذهنش خطور می‌یابد، مع قطع نظر از قرائنی که محفوف به کلام هست. یعنی اگر معنایی که از کلام اراده می‌شود مستند به قرینه باشد کأن آن قرینه طول می‌کشد تا ذهن انسان متوجه آن قرینه بشود، به راحتی کأنّ در نگاه اوّل آن قرینه به ذهن آدم خطور نمی‌کند. اگر در نگاه اوّل به ذهن آدم خطور کند این معنایش این است که مثلاً مستند به وضع است. کسی مثلاً اینجوری بخواهد تبادر را معنا کند. یعنی تبادر یعنی معنایی که در بادء ۶:۴۹ نظر به ذهن انسان خطور کند و این معنا مستند به قرینه نیست ولو قرینة عامه‌ای مثل انصراف و امثال اینها. کسی ممکن است چنین ادعایی بکند. درست یا نادرستش را کار ندارم.

اگر اینجوری تبادر را معنا بکنید یعنی آن معنایی که به محضی که لفظ را دیدید به ذهن انسان خطور بکند ولو کل جمله را نبینید، نکاتی که در کنار جمله هست و فضای حاکم بر جمله را انسان به آن توجه نداشته باشد و به آن ملابساتی که با کلام هست، باید کأنّ تبادر اینجور معنا بکنیم، تبادر آن چیزی هست که خود این لفظ، مع غض نظر، همة چیزهایی که فهمیده بشود، اگر آن باشد اصلاً تبادر مراد استعمالی را تعیین نمی‌کند، اصلاً موضوع له را تعیین می‌کند. آقای سیستانی اینجا می‌خواهند مورد استعمالی را از تبادر استفاده کنند، ولو وضعاً نباشد. اگر ما تبادر را یک مقداری گسترش دادیم گفتیم تبادر ولو آن معنایی که از قرینه استفاده بشود. گویا مثلاً آقای سیستانی می‌خواهند بگویند که تبادر آن معنایی هست که از لفظ به ذهن انسان خطور می‌کند ولو به جهت قرائن عامه، ولی قرائن خاصه نباید باشد. آن معنایی که از لفظ ولو به مؤنة قرائن عامه منسبق می‌شود اسم آن را تبادر می‌گذارند. اگر این باشد یک مقداری بحثشان با مرحوم شیخ الشریعه بحث لفظی است. مرحوم شیخ الشریعه تبادر را در یک معنای گسترده‌تری معنا کردند. ایشان تبادر که معنا می‌کنند مرادشان این هست که بعضی وقت‌ها یک معنا، معنای لفظ است ولی این معنا به دلیل شبهات علمیه‌ای که وجود دارد به ذهن مخاطبین خطور نمی‌کند. اگر ما ذهن مخاطبین را از موانع درک صحیح خالی کنیم. از پیش‌داوری‌ها، از آن شبهاتی که مانع درک آن مفهومی که متکلم لفظ را برای افهام او آورده بکنیم، آن معنایی که به ذهن خطور بکند این یعنی معنای متبادر هست و این معنای متبادر، ممکن است این معنای متبادر در مرحلة مراد استعمالی باشد، ممکن است این مرحلة متبادر در مرحلة مراد جدی باشد.

شاگرد: این ترکیب خودش قرینه نیست؟ ما داریم متبادر از این ترکیب را بررسی می‌کنیم نه تبادر از یک لفظ مفرد؟

استاد: عیب ندارد متبادر از ترکیب را داریم می‌گوییم.

شاگرد: این ترکیب خودش قرینه است دیگر

استاد: عیب ندارد. اصلاً تبادر ترکیب را می‌خواهیم، اصلاً اشکال ندارد. متبادر از مجموع این عبارت را می‌خواهیم. می‌خواهم عرض کنم یک مقداری اگر آقای سیستانی تبادر را اینجوری می‌خواهند بگویند، می‌گویند تبادر معنایی که از لفظ به مؤنة قرینة عامه اراده شده باشد این تبادر است و الا معنایی که به قرینة معنای خاص، قرینة خاص اراده شده باشد این تبادر نیست. اگر آن باشد دعوایشان یک مقدار با آقای شیخ الشریعه تا حدودی دعوای لفظی است. ولی حالا اصل بحث را بگذارید من یک مقداری جلو ببرم.

ابتدا یک نکته‌ای عرض بکنم. ما یک مراد استعمالی داریم یک مراد تفهیمی داریم. مراد استعمالی، مرادی هست که متکلم لفظ را غالب بر آن معنا قرار می‌دهد و مراد تفهیمی آن چیزی است که لفظ غالب بر آن معنا نیست. بلکه در طول آن مراد استعمالی آن معنا تفهیم می‌شود لفظ را بر یک معنای استعمال کردیم برای اینکه یک معنای دیگری تفهیم بشود. مراد تفهیمی این است. مثلاً ببینید، یکی از اقسام مراد تفهیمی را عرض بکنم کنایات. کنایات به خصوص یکی از معانی کنایات. کنایه دو معنا دارد، یک معنا از دو معنای کنایه را اینجا مد نظرم هست. بنده خدایی می‌خواهد بچه‌اش را برای نماز خواندن بلند کند. می‌گوید که آفتاب دارد می‌زند. این آفتاب دارد می‌زند را در چی استعمال کرده؟ در همین‌که آفتاب دارد می‌زند. آفتاب دارد طلوع می‌کند. ولی انگیزه‌اش فهماندن این مطلب به تنهایی نیست. این مطلب را می‌خواهد بفهماند تا عبره باشد، پل باشد برای فهماندن یک قضیة دیگر. خب آفتاب که دارد طلوع می‌کند یعنی نماز دارد قضا می‌شود. آن معنای لازم هم به تناسبات آن گوینده و شنونده و ارتباطاتی که با همدیگر دارند، با همدیگر فرق دارد. شخص متدین باید باشد، آفتاب دارد می‌زند یعنی این‌که نمازت دارد قضا می‌شود. یک بنده خدایی که هر روز صبح موقع آفتاب می‌رود گله، آفتاب دارد می‌زند یعنی بلند شو باید گوسفندت را چرا ببری. یک بنده خدایی که مثلاً مدرسه دارد می‌رود، آفتاب دارد می‌زند یعنی مدرسه‌ات دیر شد. امثال اینها. به تناسبات مختلفی که وجود دارد، حالا قرائن عامه یا قرائن موردی. امروز صبح به خصوص قرار است طرف کنکور برود، آفتاب دارد می‌زند به‌طور عام دلالت بر این نمی‌کند که کنکور دارد دیر می‌شود، امروز خاص چون کنکور هست، این معنا ممکن است یک معنای خاصی اراده بشود. آن مرادات تفهیمیه یک قرائن شخصی که از جهت گوینده، شنونده، خصوص این زمان خاص ممکن است این مفاهیمش متفاوت باشد و تغییر بکنند.

ولی نکته‌ای که می‌خواهم رویش تکیه کنم این است، طوری فهم مطلب این‌که این کلامی که ما می‌فهمیم مدلول استعمالی یا مدلول تفهیمی صرف است، این را هم مخاطبین می‌فهمند. این‌که در جملة آفتاب دارد می‌زند، افادة نماز دارد قضا می‌شود از این جمله به نحو مدلول استعمالی نیست، از نحو دلالت استعمالی نیست صرفاً دلالت تفهیمی است، این را هم مخاطب می‌فهمد و متکلم این را هم تفهیم می‌کند. یعنی متکلم فقط مفادات را تفهیم نمی‌کند، مرادات را تفهیم نمی‌کند. طور مفادات را، نحوة مفادات را هم تفهیم می‌کند. من متکلم به مخاطب می‌فهمانم که لفظ را در چی استعمال کردم و لفظ را در چی استعمال نکردم ولی آن را اراده کردم و می‌خواهم آن را تفهیم بکنم. اینها چیزهایی هست که به وسیلة متکلم تفهیم می‌شود و مخاطب هم آن را می‌فهمد.

بحث سر این است که حالا در یک جایی ما شک داریم که متکلم چه چیزی را لفظ را در آن استعمال کرده است. یا چه چیزی را لفظ را می‌خواهد عبره قرار بدهد، وسیله قرار بدهد برای تفهیم آن معنا؟ ما چجوری می‌توانیم تشخیص بدهیم که این مراد استعمالی متکلم چی است؟ یا مراد تفهیمی متکلم چی است؟

یکی از راه‌هایش این است که ببینیم که، یعنی در واقع مخاطب آن فهم خودش را از کلام به عنوان مدلول استعمالی یا مدلول تفهیمی وسیله قرار می‌دهد برای این‌که می‌گوید من از کلام یک همچین معنایی را می‌فهمم، متکلم هم باید یک همچین معنایی را اراده کرده باشد. حالا شاید اینجوری باشد که یعنی اگر من خودم بودم این لفظ را به کار می‌بردم از این لفظ، این لفظ را در این معنا استعمال می‌کردم. برای افهام این معنا به کار می‌بردم. مخاطب هم که مثل من هست. یعنی در واقع انسان خودش را یک شخص عرفی می‌داند و مخاطب را هم عرفی می‌داند، اصالة العرفیة اقتضاء می‌کند که مخاطب هم مثل عرف متعارف صحبت کرده باشد، من خودم را امارة بر عرف قرار می‌دهم از عرف هم فهم کلام مخاطب را می‌کنم.

این معانی که ما می‌فهمیم گاهی اوقات، چه در مرحلة مدلول استعمالی، چه در مرحلة مدلول تفهیمی غیراستعمالی گاهی اوقات در همان نگاه اوّل و نگاه بدوی فهمیده می‌شود. در استعمالات معمولی اینجوری است، در استعمالات معمولی آن مرادات به خصوص مراد استعمالی. حالا مراد تفهیمی گاهی اوقات در مرادات چیز یک مقداری به دلیل این‌که یک واسطه بین تفهیم او وجود دارد، مراد استعمالی واسطه است، ممکن است یک مقداری با فاصله تفهیم بشود. ولی علی ای تقدیر یک مقداری هم فاصله باشد نیازمند به یک تأمل زیاد نیست. اگر هم تأملی داشته باشد یک مختصری تأملی انسان بکند در چیزهای معمولی فهمیده می‌شود. چون غرض این نیست معمولاً که یک لفظی به کار ببرم که مخاطب برای فهم آن مراد استعمالی‌اش یا مراد تفهیمی‌اش دچار زحمت بشود. ولی گاهی اوقات اصلاً بنابر معماگویی است، بنابر پیچیده‌گویی است. جایی که بنا بر پیچیده‌گویی هست هم در مرحلة مراد استعمالی، هم در مرحلة مراد جدی فهم مراد استعمالی و مراد جدی در نگاه نخستین میسر نیست، به مختصر تأمل هم حاصل نمی‌شود خیلی باید دقت بکنید. فرض کنید که به‌خصوص در بعضی از سبک‌های ادبی، مثل سبک هندی در فارسی، اشعار نویی که در فارسی گفته می‌شود، اینها خیلی وقت‌ها اصلاً بنا بر این هست که یک مقداری متکلم، مخاطب را به زحمت بیندازد. برای فهم مطلب به زحمت بیندازد. البته در غیر این سبک‌ها هم بوده. یک شعری ابوالمفاخر رازی دارد، شعر قدیمی هست که شعر بسیار سنگینی هم هست که، قصیدة عروف ابوالمفاخر است که شعرای زیادی هم از آن استقبال کردند، در میراث تمدن اسلامی یک شرحی، آقای جعفریان چاپ کرده بود، یک توضیحی در مورد کنایات این شعر ابوالمفاخر بود که آقای حسن‌زاده آملی چاپ کرده بود. اینها یک شعرهای خیلی سنگینی هست، شعرهایی که از اوّل بنای بر مغلق‌گویی و سنگین‌گویی و امثال اینها هست. ولی در خود همان فضای شعر هم خیلی‌ها نمی‌خواهند اینقدر سنگین بگویند. بالأخره ولو مرحله به مرحله دارد که چقدر عبارت را سنگین به کار ببریم.

در کلام‌های معمولی که با متکلم‌های معمولی صورت می‌گیرد و روایات ما، آن معانی ظاهری که از کلام افاده می‌شود، به خصوص در آن جاهایی که برای بیان احکام فقهی هست، اینجور پیچیدگی‌ها و اغلاق‌ها به کار نمی‌رود. فرض کنید ما یک سری روایات توحیدی داریم از امیرالمؤمنین وارد شده، این را بگوییم اصلاً از اوّل به خاطر این‌که آن معنا و مفهوم یک مفهوم عمیقی بوده است برای مخاطب عادی که تعمق نمی‌کند صادر نشده. برای یک مخاطبی صادر شده که بخواهد با دقت به آنها برسد. ولی در چیزهای عادی، در گفت‌وگوهای عادی به خصوص در اموری که مربوط به احکام حلال و حرام و ما ینبغی عن یفعل و ما ینبغی عن یفعل که هست اینها بنا این نیست که با ابهام‌ها و چیزها مطلب بیان بشود.

به تناسب در پرانتز یک چیزی عرض بکنم: گاهی اوقات این بحث رمزگویانه صحبت کردن که بر خلاف قانون هست، گاهی اوقات بعضی شرایط بوده که صحبت‌های رمزی می‌کردند. انواع و اقسام صحبت‌های رمزی ما در روایات داریم، مثلاً رمزهایی که در مورد خلفا وجود دارد. کتابی دارد الإعلام فی القاب، ۳-۴ جلدی است، کنایاتی که از خلفا وجود دارد. مثلاً یکی از چیزها از خلیفة اوّل و دوم زریق و حبتر ۲۲:۴۳ مثلاً یاد می‌شود.

شاگرد: این‌که نسبت به آنها هستند؟

استاد: نه اسمشان. زریق و حبتر. گاهی اوقات زریر به اوّلی گفته شده حبتر به دومی، گاهی اوقات برعکس.

شاگرد: لات و عزی و اینها

استاد: حالا لات و عزی یک جور، زریق و حبتر. این‌که وجه تسمیه چی بوده من این روایت، بحث تلبیب که نوشته بودم یک ادامه‌ای داشت، نمی‌دانم به اینها دادم یا ندادم، یکی از روایت‌هایی که در بحث تلبیب هست می‌گوید امیرالمؤمنین که آمدند و فی رقبته حبل آل زریق. زریق کنایه از اوّلی است. آل زریق حالا این‌که این زریق تعبیر شده خودش یک چیزی هست. من آنجا احتمال می‌دادم که زریق یک قبیله‌ای بوده که یک یهودی معروفی در آن بوده که در بعضی روایات از آن قبیله هست. یک نوع اشاره به مثلاً ارتباط با یهودی‌ها و امثال اینها می‌خواستند بگویند.

شاگرد: قضیه چی است؟

استاد: قضیه‌ای هست که می‌گوید یک یهودی از بنی زریق پیغمبر را سقط ۲۴:۰۴ کرد. این در صحیح بخاری وجود دارد. لبید بن اعثم، از بین زریق. راست و دروغش را کار ندارم. اینها چیزهای عجیب و غریبی است در کتاب‌های اهل تسنن وجود دارد که آدم متحیر می‌شود. غرضم این است که ممکن است همین روایت جعلی که در چیزهای منابع اهل تسنن وجود دارد که یک نوع ارتباطی بین یهودی‌ها، یعنی یک یهودی منافق، می‌گوید این یهودی بود که منافق بود، تظاهر به اسلام کرده بود مثلاً آل زریق یعنی منافقین، آل زریق کنایه از منافقین باشد و امثال اینها.

شاگرد: در روایت فحبتر و زریق خودش دارد

استاد: بله. صحبت سر این است که چه تناسب دارد که زریق را به اوّلی اطلاق کردند؟ این‌که حبتر و زریق که فراوان دارد. بعضی وقت‌ها زریق به اولی اطلاق شده حبتر به دومی، بعضی وقت‌ها برعکس. این زیاد دارد. حالا عبارت‌های مرحوم علامة مجلسی و امثال اینها را ببینید. حبتر با «ح». آنها حالا تناسبش چی است کار ندارم.

غرضم این است ما یک نوع بحث‌های کنایه‌ها و القاب پنهان و اینها هم وجود دارد. به خصوص در زمینه‌هایی که بحث تقیه مطرح است خیلی گسترده است. خیلی گسترده است که مفصل شاید این یک چهار جلد کتاب هست در مورد توضیح این مواردی که به صورت کنایه‌آمیز مطالبی را بیان کردند. غیر از آن زمینه‌های تقیة به آن شکلی که از مخالفین به آن نحو هست یک روایتی دیدم روایت جالبی هست، می‌گوید اضافر، محمد بن اضافر نقل می‌کند که پدرم یک موقعی امام صادق علیه السلام یک مالی به او داد، به عنوان این‌که برود با آن مال کار کند، به عنوان مضاربةً در اختیار او قرار داد. با مال رفت تجارت کرد و مالی به دست آورد و سهم امام صد دینار اضافه شد، می‌گوید من در دفتر پدرم دیدم نوشته لابی موسی عندی فلان مقدار پول، این مقدار هم سود رویش آمده، عمر بن یزید و عمر بن سنان یعرفونه. این در دفتر حساب و کتاب‌هایش این را نوشته بود، این ابو موسی که می‌گوییم کی است. به صورت رمزی به کار برده بود، رمزگشایش را هم تعیین کرده بود که در مورد امام صادق است. از امام صادق با ابی موسی تعبیر کرده و بعد هم نحوة رمزگشایش را هم آنجا نوشته. می‌گوید اگر می‌خواهید بفهمید این ابی موسی کی است برو سراغ عمر بن یزید و عبدالله بن سنان آنها برای شما مشخص می‌کنند که مراد از این ابو موسی کی است. خیلی جالب است در این روایت‌های جالبی که بحث‌های صحبت‌های رمزی و اینها هست، این روایت خیلی قشنگی بود.

غرض من این است که متعارف صحبت‌ها، صحبت معماگونه نیست. و در این متعارف‌ها وقتی یک کلام، یک معنایی ازش فهمیده می‌شود، این معنا، معنایی هست که متکلم می‌خواسته این معنا را تفهیم کند. یعنی آن تبادر، همان معنایی که در بادء نظر از لفظ فهمیده می‌شود. مرادم از بادء نظر برای ما این نیست که ما هیچ فضای صدور و اینها را نشناسیم. یک بحث داریم آن مخاطبینی که مخاطب مستقیم کلام هستند آنها چگونه کلام را می‌فهمند. آن مخاطبین خودشان در یک فضایی زندگی می‌کردند، تنفس می‌کردند از این لفظ یک معنایی برایشان با توجه به مجموع جهات مکتنفة به کلام معنایی متبادر می‌شده. آن معنا ممکن است مراد تفهیمی باشد، ممکن است مراد استعمالی باشد. حالا مراد استعمالی‌اش هم مراد استعمالی حقیقی باشد که دال بر وضع است. مراد استعمالی مجازی باشد که دال بر وضع نیست، همة این سه قسم در موردش وجود دارد. ولی مایی که زمانه برایمان گذشته. خیلی وقت‌ها برای فهم کلمات گذشتگان یک مقدار زیادی باید تفحص کنیم آن ویژگی‌های زمانی که وجود دارد از دست ما فوت نشود. یعنی قرائن مقامیه و بلکه قرائن لفظیه. مثلاً یکی از قرائن لفظیه بعضی تقطیعات است. تقطیعات باعث می‌شود که یک روایت آن فهمش، انسان نتواند درست آن را بفهمد. من دیروز در بحث فقه این روایت را آورده بودم که روایتی هست از محمد بن حکیم، می‌گوید ارتفاع الطمث علی وجهین إما فساد من حیض او من حبل. این‌که حمل شخص مرتفع بشود یا به خاطر این‌که بیماری نسبت برایش عارض شده، فساد من حیضٍ ایجاد شده یا حامله است. سؤال این هست که یک چیز روشن برای ارتفاع طمث یائسگی است، چطور امام علیه السلام اصلاً این را مطرح نکردند؟ پاسخ مطلب این است که این روایت قطعه‌ای از یک روایت مفصل‌تر است. صورت مسئله‌اش دختر غیریائسه است، می‌گوید جاریةٍ شابّة. موضوع جاریةٍ شابّة و مثلها تحیض. در این صورت یک مسئله‌ای را سؤال می‌کند. امام علیه السلام می‌فرمایند که ارتفاع الطمث. ارتفاع الطمث در صورت مسئله مرادشان هست. نه ارتفاع الطمث کلی. این خیلی وقت‌ها، ما در مورد مطلق و مقیدات به‌طور کلی اینجوری می‌خواهیم عرض کنیم. در این مقیدات که خیلی وقت هست کاشف از این است که آن مطلق مرادش از همان اوّل ولو به قرائنی که قبل از وقت عمل بیان شده بوده همان مقید بوده و اینها خیلی‌هایش به جهت مثلاً قرائن لفظیه حتی یا گاهی اوقات هم قرائن مقامیه آنها را ذکر نشده.

شاگرد: در آنجاها که اطلاقات زیاد است نمی‌توانیم با یک مقید اطلاق را قید بزنیم.

استاد: بنابراین این هم هست. ما یک مقید کافی نیست برای مطلقات زیاد. چون ما در واقع تمام جمع عرفی‌ها کاشف از یک خلاف ظاهری نسبت به آن شیءای که می‌خواهیم از ظاهرش رفعیت کنیم هست. نسبت به آن یک خلاف ظاهری ما باید مرتکب بشویم و این خلاف ظاهر گاهی اوقات مجموع خلاف ظاهرهایی که در یک مجموعة مطلقات می‌خواهیم مرتکب بشویم اینقدر هست که عرف این مجموعه را ملتزم نمی‌شود و می‌گوید آن مقید اصلاً اشتباه کرده. حمل می‌کند بر اشتباه راوی آن مقید. یا اینها را معارض می‌بیند. در واقع جمع عرفی نمی‌کند.

غرض من این نکته هست که در نوع گفت‌وگوها، در گفت‌وگوهای عادی تبادر دلیل بر تشخیص معنای مستعملٌ فیه یا معنای تفهیمی هست، مراد تفهیمی است. در معانی پیچیده هم در مستعمل فیه می‌تواند تبادر دلیل نباشد، به دلیل این‌که متکلم پیچیده می‌خواهد صحبت کند. مستعملٌ فیه‌اش هم ممکن است پیچیده باشد. یک لفظی به کار برده، که این لفظ مشترک لفظی است، این‌که مرادش کدام یک از این معانی مشترک لفظی است نیاز به یک دقتی داشته. یک الفاظی را به کار برده. معماها دیگر. معماهایی که اشخاص به کار می‌برند، به خصوص مثلاً، در اشعار ما یک نوع معماها مواردی که لغز ۳۳:۳۵ و معما هست. لغز حالا به تناسب یک شعر معروفی هست. این را می‌گویم شما رویش فکر کنید بعداً. می‌گوید معماها:

به تازی و دری و قلب و تصحیف \* زلعل یار خواهم ضد شرقی

تازی یعنی یک لفظ فارسی را عربی کردن، یک صنعت ادبی است. دری یعنی لفظ فارسی را عربی کردن. قلب یعنی یک واژه را دگرگون کردن، جابه‌جایی حروف یک کلمه. تصحیف یعنی یک کلمه را به کلمة دیگری تبدیل کنیم که مثل او باشد ولی نقطه‌هایش فرق داشته باشد. مثلاً فرض کنید باش و تاس، اینها تصحیف همدیگر هستند، صنعت ادبی تصحیف. می‌گوید با به کار بردن این چهار صنعت ادبی: ز لعل یار خواهم ضد شرقی. مثلاً چی می‌خواهد بگوید. خود یکی از چیزهایی که زمان‌های قدیم طرح معما و حل معما بوده. یکی از بازی‌هایی که افراد داشتند معما طرح می‌کردند و از اشخاص می‌خواستند این معماها را حل کنند. گاهی اوقات چند جور افراد معماها را طرح. خیلی وقت‌ها حل معما را هم یک جور نبوده، چندجور افراد حل می‌کردند هر کس یک جور. علتش این است که از اوّل بنا بر این بوده که راحت طرف نفهمد. مغلق‌گویی جزء هنرها بوده. ولی این در یک فضای خاصی، یک فضای ادبی ویژه، نه آن هم مطلق فضای ادبی. در بسیاری از فضاهای ادبی اصلاً روان گفتن خودش حُسن هست. ولی بعضی‌ها نه، آن پیچیدگی‌های شعرهای خاقانی‌وار که فهم شعرهایش که چی می‌خواهد بگوید خودش دشواری دارد.

یک چیز در پرانتز بگویم: بعضی از شعرا علمیت را حتماً گفتند در شعر باید دخیل باشد. خدا رحمت کند یک آقایی می‌گفت یک شعری را حاج آقا نقل می‌کردند، می‌گفتند یک شعری را برای مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی خواندم. آشیخ محمد حسین گفت الفاظش خوب است ولی علمیت ندارد. گفت خیلی در دلم ناراحت شدم. گفتم آخر شعر چه ربطی به علمیت دارد؟ شعر جوشش احساسات است. این‌که شاعر بخواهد علمیت خودش را در شعر نشان بدهد، این شعر نیست. می‌گفت آن یک نگاه است. نگاهی که شاعر می‌خواهد علمیت خودش را هم در شعر بروز بدهد. خاقانی از آن افراد است. خیلی عالم بوده، در شعرهایش هم اینقدر سنگین است، اینقدر دشوار هست که فهم نکات شعری‌اش هم سخت است، چون سعی می‌کرده که تمام علم خودش را یک جوری در شعرش ببرد. البته لطیف است، خیلی جاهایش هم اینجور نیست که لطیف نباشد. ولی اینها یک فضاهای خاصی است، عرض می‌کنم یک فضای خاصی هست که در بعضی از فضاهای ادبی وجود دارد مغلق‌گویی. و این مغلق‌گویی هم در مورد استعمالی است هم در مورد تفهیمی است. اینجور نیست، در اینجور فضاها تبادر مورد استعمالی هم تشخیص داده نمی‌شود. جایی که از این فضاها خارج بشویم بخواهیم برویم در فضای، همچنین حالا، غیر از فضاهای ادبی، فضاهای معنوی و باطنی. بطون روایات هم همینجور است. بطون روایات هم چیزی هست که از اوّل بنا این نبوده که اشخاص معمولی بفهمند. انما یعرف القرآن من خوطب به. آن معانی باطنی را گفته شده برای این‌که یک عدة خاصی بفهمند. خب آن افراد خاص باید. ولو آن افراد خاص با دقت بفهمند. حالا در مورد ائمة معصومین علیهم السلام که بحث‌های دقت و اینها مطرح نیست.

ولی یک معانی باطنی که شخص ذکر کرده برای این‌که مخاطبش با دقت، با زحمت کشیدن به آن برسد چون هدف در همین هست که طرف بخواهد دقت کند و برود در آن فضاهایی که از این الفاظ ببینید چی. اینها یک فضای خاصی است.

از این فضاهای باطنی، فضاهای لغز و معما، فضاهای بطون که خارج بشویم، در فضاهای معمولی تبادر هم دلیل مدلول استعمالی می‌تواند باشد، هم دلیل مدلول تفهیمی می‌تواند باشد. این تفکیکی که در تقریرات آقای سیستانی وارد شده برای ما چندان قابل فهم نیست.

شاگرد ۱: مرحلة سوم که مراد تبارد نمی‌آید چی بود؟

شاگرد ۲: تعیین مراد تفهیمی

استاد: تعیین مراد تفهیمی بعد از تشخیص این‌که مراد تفهیمی و مراد، آقای سیستانی را می‌فرمایید؟

شاگرد: اینجا چرا تبادر نمی‌آید؟

استاد: نه، آقای سیستانی توضیح ندادند چرا نمی‌آید. ما می‌گوییم نه، می‌آید. ما می‌گوییم فرق ندارد. در هر سه مرحله می‌آید. ما فرق نمی‌گذاریم. ما می‌خواهیم بگوییم که اینجا هم مراد تفهیمی هم مراد استعمالی. اگر مراد تفهیمی و مراد استعمالی هست که برای مخاطب عادی صادر شده، باید مخاطب عادی یا در آن نگاه اوّل یا لااقل با مختصر تأملی به آن برسد. این‌که یک چیزی داشته باشد که نفهمد، یک مدتی مشغول ور رفتن این باشد، معما برایش طرح کرده باشد، چند روز چیز کند، اینها چیزهایی است مخالف.

شاگرد: شاید منظورشان این است که همان معنای متبادر به ضمیمة عدم قرینة

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان